

هو العليم

ویژگیهای عارف کامل

قسمت اول

برگرفته از آثار:

حضرت آية الله الحاج سيّد محمد محسن حسيني

تهرانی

قدس سرّه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ
وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ

مناسب است مشخصات و خصوصیات و متمیزات روحی یک عارف کامل و سالک واصل بیان شود و امتیاز او از دیگران در هر رتبه و سعه وجودی که هستند، روشن گردد.

شاخصه اوّل: اِشْرَافِ كَامِلِ عَارِفِ وَاَصْلِ بِر مَشَاهِدَاتِ خَوْد

اوّلین خصوصیت استاد کامل و عارف واصل این است که بر آنچه دیده و با عین شهود آن را لمس و مشاهده نموده است، اشراف کامل دارد، و هر آنچه را که در این مورد از او سؤال شود مانند آفتاب پاسخ خواهد داد. و از آنجا که نفس او با در گذشتن از همه عوالم غیب و أسفار اربعه، جمیع آثار و خصوصیات

آنها را در وجود خود حیازت و تمکین نموده است،
إخبار و حکایت او از کیفیّات و خصوصیات، إخبار
و حکایت و نقل کتابی و مطالعه‌ای و قرائتی
نمی‌باشد، بلکه إخبار از ما فی الضمیر و آنچه در
وجود او تحقّق یافته است می‌باشد. هم‌چنان‌که یک
فرد گرسنه از کیفیّت حال خود و یک فرد مریض از
خصوصیات مرض خود و یک شخص از صفات و
ملکات خود خبر می‌دهد و حکایت می‌کند، شخص
مریض برای بیان کیفیّت ناراحتی خود لازم نیست به
کتاب و یا مجله‌ای مراجعه کند و یا از کسی استفسار
نماید، او از درون خود شرح ماوقع را بازگو
می‌نماید.^۱

فردی که خود به حقایق توحیدی دست نیافته،

نمی‌تواند بیانگر آن باشد

و بر همین اساس اگر فردی بخواهد حقایق
توحیدی و کیفیّت نزول نور وجود در مراتب تعین و
تقیّد و عوالم اسماء و صفات و کیفیّت تحقّق اراده و

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۴.

مشیت حضرت حقّ را در تکوین عوالم وجود بیان کند، بدون آنکه خود با وجود و ذات خود به کُنه و باطن و سرّ و حقیقت این مسائل رسیده باشد، همچو آن دایه‌ای را ماند که بخواهد اداء و تقلید مادر فرزندمرده را درآورد؛ و به خوبی سرّ و لبّ قضیه در اطوار و حرکات و کردار او مشاهده خواهد شد و مجازِ او برای افراد واضح می‌گردد و حکایت او از واقع، جنبه حکایی و مبرّزیت نخواهد داشت و اعوجاج در بیان و اضطراب در عبارات و خلط بین مراتب در کلام او مشهود خواهد شد؛ و کسی که مختصر اطلاعی از این مبانی و معارف داشته باشد فوراً می‌تواند جلوی او را سد کند و راه را بر او ببندد و او را در عبارات و الفاظ به گِل بنشانند.^۱

اتقان و استحکام کلام عارف حقیقی

عارف حقیقی و واصل کامل در سخنانش چنان استحکام و اتقان و قوام وجود دارد که اگر کوه‌ها از جای بلرزد او در کلامش نخواهد لرزید، و اگر تمام عالم در برابر مطالب و مبانی او بایستد او یک‌تنه

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۴.

خواهد ایستاد. هیچ کس در هیچ مرحله‌ای نمی‌تواند او را در مبانی و مطالبش محکوم نماید و حجّت او را ابطال کند. امکان ندارد فردی پیدا شود و مطلبی متقن‌تر و محکم‌تر و پابرجاتر از مطلب او به بازار آورد. او در مقابل استدلال تمامی مستدلّین همچو کوه، مقاوم و پابرجاست، بزرگ‌ترین و خبیرترین از علما و فلاسفه و عالمین به عرفان نظری نمی‌تواند او را محکوم و حجّت او را باطل گرداند.^۱

تقلید کورکورانه در مکتب ولایت راه ندارد

در مکتب ولایت، محور و اساس هر حرکتی بر پایه حرّیت و اختیار و اراده و انتخاب احسن و اصلح استوار بوده است، و تقلید کورکورانه به عنوان اصلی‌ترین دشمن معرفت و فهم و تفکّر و رشد و تزکیه مطرح می‌باشد. در قرآن کریم خدای متعال با تمام توان به ستیز و مقابله با این عامل رکود و رّخوت و جمود و جهل و ضلالت برخاسته است.^۲ در هر موقفی که تقلید پا بگذارد عقل و درایت و

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۵.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۸.

صلاح و سِداد، رخت برمی‌بندد و جای آنها را سرگشتگی و حیرت و دلهره و تردید و گیجی و منگی و حرکتِ عنِ عمیاء، و بالمآل خسران و نابودی و از دست دادن استعدادات و قابلیت‌ها می‌گیرد.

کلمات اولیای الهی و عارفان واصل و علمای بالله چون ستاره‌ای درخشان، خود حکایت از واقعیت و وضوح باطنی خود می‌کند، و عبارات آنها خود گویای حقیقت واضح و روشن آنهاست، و همچون قضایایی که قیاسات^۱ها معها است، خود پرده از سرّ درون و انکشاف ضمیر خود برمی‌دارد، و برای افرادی که تا حدودی به معارف الهیه و مدارج کمال و مراتب توحید واقف‌اند جای هیچ‌گونه شکی را در صدق و انطباق این عبارات با واقع خود باقی نمی‌گذارد.^۱

کلام اولیای الهی روح بخش و بهجت آور است

لذا انسان مشاهده می‌کند که کلام آنان دارای روح و حیات و نورانیّت و بهجت است، و شنیدن یا

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۵۹.

قرائت مطالب آنها اثری عمیق در نفس انسان باقی می‌گذارد و با حقیقت و سرّ انسان نجوا می‌کند و بر کالبد بی‌جان و مرده نفس، روح حیات و زندگی می‌دمد و به انسان امید می‌بخشد. و اگر انسان حتی چند بار آنها را مطالعه کند گویی تا به حال آنها را نخوانده است، و هر بار مطلب جدید و افق تازه‌ای منکشف می‌شود.^۱

به عکس در مورد سایر افراد گرچه به مراتب عالیه علمی نیز ارتقا یافته باشند، تمام علوم و مدرکات آنان صوری است، از این کتاب و آن کتاب جمع‌آوری نموده‌اند و در قوای ذخیره و ذاکره خود حفظ و ضبط نموده‌اند، و منظور آنان صرفاً تجمّع مطالب و استفاده در مجامع و سخنرانی‌ها و سمینارها و مجالس بحث و وعظ و درس و خطابه بوده است.^۲

شاخصه دوّم: گفتار انسان کامل فقط بر

محور توحید بوده و از آن تنازل نمی‌کند

دوّمین خصوصیت در کیفیت روش و گفتار اهل

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۲.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۳.

توحید این است که: دعوت آنها و تبلیغ و گفت و گو و معاشرت و صحبت با افراد بر اساس و محور توحید است و از آن به سایر جهات و مراتب اسماء و صفات تنازل نمی کنند، و این مسأله کاملاً طبیعی و مطابق با اصول می باشد.

طبیعی است هر فرد در هر مرتبه‌ای از مراتب رشد و کمال بوده باشد طبعاً گفتار و کردار او حاکی از همان مرتبه و عکس العمل بروزات و ظهورات همان مرحله است. و از آنجا که عارف کامل حقیقت را فقط در توحید و معرفت شهودی حضرت حق یافته است و باقی مراتب را در اسماء و صفات مادون آن مرحله می داند، طبعاً گفتار و عمل او تماماً سوق و میل به آن سو و آن وجهه دارد و ابداً نمی خواهد از آن رتبه به سایر مراتب بروزات و ظهورات تنازل نماید، و این تنازل را هم برای خود و هم برای دیگران خسران و اتلاف وقت می پندارد. او وجودش همان طور که مندرک در ذات احدیت گشته است، آثار وجودی او نیز تماماً در همان راستا و بر همان محور چرخ می زند و در تمام اطوار وجودی او توحید تالو و نورافشانی می کند و او را به هیچ مرتبه مادونی

معاوضه نمی‌کند و رضایت نمی‌دهد.^۱

دعوت عارف کامل به توحید ذاتی و فنای

محض است

آنچه که از یک عارف کامل و ولیّ خدا در اطوار حیات و ارتباط با افراد ظهور می‌نماید تماماً سوق و حرکت و تشویق به نقطه عُلّیا و بالاترین مرحله از عبودیت است، که از آن به توحید ذاتی و تجرّد محض و فنای ذاتی تعبیر می‌شود، و از این نقطه هیچ‌گاه در مجالس و سخنان و آثار خود تنازل نمی‌کند.

اختلاف بین این دسته از عرفای الهی و بین سایر بزرگان از اهل کشف و شهود- به حسب مراتب کمال و ارتقای آنان- در این است که این گروه از اولیای الهی و عرفای بالله به واسطه انغمار در حقیقت ذات و اندکاک در مرتبه هوهویت حقّ، خود متبدّل به همان حقیقت و متشأن به شئون ذات گشته‌اند؛ و لذا آثار مترشّحه از وجود آنان و ظهورات و بروزات

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۵.

از نفس ایشان همان آثار و ظهورات و بروزات حضرت حقّ است که در کتاب مبین (قرآن کریم) به منصبه وجود رسیده است.^۱

همچنان که خدای متعال همه سخن و گفتار خود را در قرآن کریم و یا در احادیث قدسی متوجه توحید می‌نماید و به اندازه سر سوزنی از مرتبه توحید و شئون آن به آثار و شئون غیر خود در مراتب تعیین تنازل نمی‌نماید، و برای هیچ مخلوقی و لو رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به مقدار ذره مثقالی حیثیت استقلالی و وجود مستقل قائل نمی‌باشد، و با صفت قهاریت و جنبه غیرت خود چنان می‌تازد که احدی را تاب عرض اندام و لو به مقدار بال پشه‌ای در قبال کبریائیّت و جبروتیّت و عظمت و غناء او باقی نمی‌ماند، همین‌طور عارف کامل و ولیّ خدا در همه سخنان و مواعظ و مجالس و نوشتجات، سخن از توحید و شئون توحید و آثار توحید و اتّجاه به سمت توحید دارد، و ابداً از این مرتبه به سایر مراتب مادون تنازل نمی‌کند؛ زیرا

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۶-۱۶۷.

حیثیت او متحیث به حیثیت حضرت حق شده است،
و وجود او متحوّل به وجود حضرت حق شده است،
و ذات او متذوّت به ذات حضرت حق شده است.^۱

حقیقت توسّل در دیدگاه عارف

دیدگاه یک عارف نسبت به امام علیه‌السلام
دیدگاه آلی و مرآتی است نه استقلالی، و آنچه در
آینه نمایان می‌شود از آن حضرت حق است نه
مربوط به امام علیه‌السلام؛ زیرا امام علیه‌السلام از
خود چیزی ندارد و به اندازه سر سوزنی نمی‌تواند
سهمی از این ولایت را برای خود بردارد، حال این
ولایت در هر آینه و مظهري که جلوه نماید - چه امام
علیه‌السلام و یا غیر امام - از آن خدای متعال است،
نه مربوط به آن مظهر.^۲

در دیدگاه عارف، توسّل به امام علیه‌السلام عین
توسّل به خود حضرت حق است، و در این توسّل
خدا را می‌بیند و اثر خدا را مشاهده می‌کند و ولایت
خدا را ادراک می‌کند و اثر را از او می‌بیند و امام را

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۹ - ۱۷۰.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۴.

واسطه می‌داند، واسطه‌ای که از خود هیچ ندارد و در
قبال ولایت حقّ صفر است و همه حقّ است و بس.
اما سایر افراد این‌چنین نیستند. برای امام
علیه‌السّلام در وجود خود حسابی جدا باز کرده‌اند و
راه خود را به سوی خدا بسته و به امام علیه‌السّلام
گشوده‌اند و خدا را در مرتبه‌ای به دور از ادراک و
دسترسی بشر انداخته و خود را به ریسمان و حبل
عنایت امام علیه‌السّلام آویزان نموده‌اند، و تصوّر
نموده‌اند که از این طریق راهی به درون ولایت باز
می‌کنند و خود را مشمول لطف و کرامت صاحب
ولایت قرار می‌دهند. غافل از اینکه آن امامی که با
این دیدگاه به او توسّل شود امام نیست، بلکه مخلوق
تخیّلات خود آنهاست؛ و آن ولایتی که به نظر
استقلالی و موضوعی بر آن نظر شود ولایت نیست،
بلکه توهمّات و اوهام است و ساخته و پرداخته ذهن
است، نه منطبق بر حق و واقع.^۱

موحّد واقعی تطوّر حالات و دگرگونی مقامات

را به حق نسبت می‌دهد

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۶.

در آیات قرآن دعوت، دعوت به توحید است نه به امور ظاهری و گذرا. همه امور در تبدل حالات و اختلاف مقامات به حضرت حق نسبت داده می‌شود، و طرفین در قضیه برای یک موحد تفاوتی ندارد؛ زیرا هر دو طرف را مشیت الهی و تقدیر حق می‌داند و به ظاهر توجه نمی‌کند، بلکه به تکلیف و وظیفه عمل می‌کند. برای او عمل به تکلیف با علم به عدم وصول به نتیجه به همان اندازه مرغوب^۱ الیه و جالب است که علم به حصول نتیجه و غایت و هدف داشته باشد.^۱

نزد عارف رؤیت ظاهری امام علیه‌السلام غایت مراد نیست

دیدن ظاهری امام علیه‌السلام در مکتب عارف و اهل توحید راهی ندارد. او دعوت به باطن و ولایت امام می‌کند، و معرفت حقیقی امام علیه‌السلام، نه شناسنامه‌ای آن را تبلیغ و ترویج می‌دهد. این همه روایاتی که دلالت بر زیارت ائمه علیهم‌السلام با

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۱.

معرفت و شناخت حقیقی آنان است به چه مقام و موقعیتی هدایت می‌کند و دلالت می‌نمایند؟ در این روایاتی که میزان اجر و ثواب بر زیارت ائمه علیهم‌السلام بر میزان قرب و شناخت آنان مترتب شده است، مگر غیر از این است که ارزش زیارت امام براساس معرفت است؟^۱

نگاه اولیای الهی به کرامات و خوارق عادات

اولیای الهی و عرفای بالله پیوسته شاگردان خود را از توجه به این مسائل [کرامات و خوارق عادات] جدّاً برحذر می‌داشتند و ابتلا به این امور را از خطرناک‌ترین مخاطر و مهالک ارتقای نفس و وصول به ذروه توحید می‌شمردند و دامی رها نیافتنی جهت سالکین و رهروان طریق به حساب می‌آوردند. و پیوسته هشدار می‌دادند که انسان اصلاً و ابداً نباید به این مسائل توجه کند و ذهن خود را به این امور منعطف کند؛ زیرا همان‌طور که عرض شد نفس آدمی به واسطه ابتعاد از حقایق و عالم معانی نسبت به این امور برزخی و مثالی و صوری

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۴.

جاذبه و تعلق بیشتری دارد، و تا در مرحله معرفت و فعلیت قوا به نقطه ثبات و ملکه نرسیده است باید از تصوّر و تفکر و کشش به این امور جداً پرهیز نماید، و خود را آزاد و رها در دامن اختیار و اراده حق بیندازد و صرفاً معرفت ذات پروردگار و لقای او را طلب نماید.^۱

باری، انسان به هر مرتبه‌ای که بسنده کند مادون لقای حضرت حق، باز به نقطه اوج عروج نرسیده است، و از لذت مناجات با محبوب باز مانده و دیدار کعبه مقصود برای او حاصل نشده است؛ و لذا در آیات کریمه قرآن، آخرین مرتبه سعادت و فلاح را لقای پروردگار می‌نامد.^۲

نهایت سعی ائمه علیهم السّلام این بوده است

که افراد را به سمت توحید بکشانند

آری، چنانچه مرحوم والد - رضوان الله علیه -

بارها و بارها می‌فرمود:

تنها و آخرین مطلب و خواست ائمه علیهم السّلام

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳۹.

این بوده و هست که افراد را به سمت توحید بکشانند، نه به سمت خود؛ و از آن جامی که حق برای خاصه از برگزیدگانش مقرر کرده است به کام موالیان و شیعیان خاصه خود بچشانند.

این است هدف از امامت اهل البیت و قبول ولایت آنان؛ و البته هر کس به هر مقدار که در این مسأله همّت گماشت و زحمت کشید و صبر نمود و بر اعباء تعهد و مسئولیت آن متحمل گشت، به همان مقدار مأجور و مثاب خواهد بود، و از خوان بی دریغ الطاف آنان بهره‌مند خواهد گشت.^۱

**شاخصه سوّم: عارف کامل اشراف کلی بر
عالم وجود داشته، از خطای در گفتار و
کردار مصون است**

سوّمین خصوصیت عارف این است که: به واسطه اشراف کلی و ولایی بر عالم وجود همه امور در نزد او حاضر و نسبت به نفوس و مصالح و مضار آن احاطه کلی و حضوری دارد. و به مقتضای این مرتبه هر چه را که برای هر فرد لازم و ضروری است

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۵۳.

به او اعطا می‌کند و از افراط و تفریط در دستورات و برنامه‌های عملی به طور کلی برکنار می‌باشد.^۱

مرتبه عارف کامل، مرتبه ادراک کلّ است؛ یعنی تمامی اشیاء در مقابل او حضور فعلی خواهند داشت و به واسطه علم حضوری عارف به اشیاء، نفس وجود آنها در حضور و شهود او می‌باشند، نه صرفاً صورت و عکس ماهوی آنها. و عارف با وجود خود بر همه آن موجودات اشراف خواهد داشت؛ و در این صورت اشتباه دیگر معنا نخواهد داشت.^۲

دستورات استاد کامل دربرگیرنده مصالح

سالک و برخاسته از متن واقع است

فرق عارف با غیر او در این است که عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه در کلام و کردار او در حیطه روابط اجتماعی و مصالح فردی، الزامی است. گرچه ممکن است ولیّ خدا در قضایا و مسائل عادی و روزمره متعارف دچار خبط و خطا شود - چنانچه لازمه مقام جمعیت که بروز و ظهور صفات عادی

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۵۷.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۶۶.

بشری است در او مشاهده شود و اختلاف بین او و مقام معصوم علیه السّلام از حیث مقام ارشاد و تشریح و تبلیغ در قالب تواضع و ادب به ساحت مقدّس حضرات معصومین علیهم السّلام ابراز و اظهار گردد- ولی در آنجا که پای صلاح جامعه و یا مصالح واقعی فرد در میان است و مسأله به صورت استشاره و یا دستورالعمل برای شخص در می آید، ولیّ خدا و عارف کامل قطعاً آنچه که خیر محض و صلاح حتمی و الزامی شخص می باشد را بیان خواهد کرد، و امکان ندارد در این مورد- حتّی در یک واقعه- کوچک ترین خطا و اشتباهی از او سرزند، چه در مسائل اجتماعی و مملکتی و چه در مسائل و مصالح شخصی و فردی.^۱

عارف کامل مواضع درد و مرض را به خوبی و بالعیان می شناسد و تشخیص می دهد و با اشراف کامل داروی مختصّ آن را تجویز می کند؛ در آنجا که باید با جمال و سرور و شوق و ابتهاج برخورد نماید همان را انجام می دهد، و در آنجا که باید با قهر و

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷.

جلال و جبروت و مهمیز و تنبیه وارد شود کوتاهی نمی‌کند. در تربیت عارف کامل، شاگرد نه مایوس و دلسرد و پژمرده می‌شود، و نه خودسر و لوس و نر و راکد و بی‌حرکت و معجب به خود باقی می‌ماند. او با حرکتی متین و استوار به سمت مقصد حرکت می‌نماید و به کمال می‌رسد.

مصالح انسان را بهتر و دقیق‌تر و روشن‌تر از خود انسان تشخیص می‌دهد و آنچه را که پیشنهاد می‌کند عین حق و حاقّ واقع و متن نفس الامر است.^۱

دستورات سلوکی افرادی که به کمال مطلق

نرسیده‌اند، صدماتی را به بار خواهد آورد

با توجه به اینکه نفس بشر قبل از وصول به مرتبه فعلیت عقلانی دائماً دستخوش احساسات و عواطف و اعتبارات است و تحوّل و تبدل نفس با ورود حوادث و مسائل مختلفه امری طبیعی و بدیهی می‌نماید، بنابراین تنها نیرویی که می‌تواند انسان را از وقوع در مهالک و فتن باز دارد و طریق قویم و صراط

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۶۹.

مستقیم را به او بنمایاند، همانا تفویض امر و تسلیم امور به یک عقل منفصل و مربّی حکیم است. و اوست که با اشراف بر جوانب امر، طریق صحیح و راه مستقیم را ارائه می‌کند. و اگر این مطلب مفقود باشد، تعبّد به یک فرد نادان و جاهل و غیر متأهّل خطراتی به بار خواهد آورد که صدها برابرِ خطراتِ بدون تعبّد و انقیاد از آن فرد است. و ای کاش انسان در مرحله جهل بماند و در همان مرحله به قوا و استعدادات خود عمل نماید، ولی خود را تسلیم یک همچو فردی غیر مسئول و غیر متخصص و غیر متأهّل ننماید، و حکم او را چون وحی منزل به دیده واقع ننگرد و تبعیّت از او را بر خود فرض و حتم نشمارد!^۱

لزوم مطابقت دستورات سلوکی استاد با

شرایط روحی سالک

باری استاد سلوک باید کاملاً به احوال و شرایط روحی سالک توجه داشته باشد و دستورات سلوکی را براساس همان شرایط انتخاب کند؛ و در غیر

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۵.

این صورت یا به کمتر از آنچه که باید پردازد دستور داده و در این صورت استعداد او را خفه کرده و رشد او را متوقف نموده و عمر او را تزییع کرده است و این خود چه بسا موجب بروز صدمه و مفاسدی خواهد شد، و یا بیش از ظرفیت و توان او بر او تحمیل کرده که خطرات و آفات در این صورت بسیار جدی‌تر و مصیبت‌بارتر است.^۱

شاخصه چهارم: انطباق کامل گفتار و

کیفیت مشی و مرام و تربیت انسان کامل

با قوانین عالم ظاهر

چهارمین خصوصیت از خصوصیات عارف کامل این است که فعل و گفتار و کیفیت مشی و مرام و تربیت او با قوانین عالم ظاهر انطباق کامل داشته باشد؛ یعنی در حرکات و رفتارش کمتر مسأله‌ای مشاهده شود که با جریانات عادی و مسائل متعارف عمومی منافات داشته باشد. و این بدین معنی نیست که اصلاً در اطوار حیات او این مسائل به چشم نخورد، بلکه اصل و اساس در طول حیات و زندگی

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۰.

او و ارتباط او با مسائل خارجی بر رعایت آداب و قواعد ظاهری، همچون سایر افراد از مردم استوار باشد، و به هر میزان این مطلب در او قوی تر باشد، سعه و ظرفیت بقای او از دیگران بیشتر خواهد بود.

رفتار و کردار انسان کامل خارج از سلسله

علل و اسباب نیست

و سرّ مسأله در این است که: وجود حضرت حق از مرتبه بساطت و صرافت محضه که در عوالم مادون تنزل می یابد به تناسب همان مرتبه، آثار و خصوصیات آن عالم را به خود می گیرد؛ و چون مراتب وجود به حسب شدّت و ضعف و فعلیت و قوه و مراتب تجرّد متفاوت است، آثار و لوازم آن، متناسب با خود آن مرتبه، با دیگر مراتب متفاوت خواهد شد؛ در حالی که همه این عوالم از نشأت اراده و مشیت پروردگار است، و خواست و اراده حق بر کیفیت و کمیت آن تعلق گرفته است و این یک امر تکوینی است؛ یعنی قدرت و قوتی که در عالم جبروت می باشد و آن هیمنه و سطوت و اقتداری که بر آن مرتبه حاکم است در عوالم مادون وجود ندارد، و خدای متعال برای هر مرتبه حکم خاصّ همان

مرتبۀ را وضع کرده است.

و از آنجا که نظام عالم مادّه و شهادت بر جرّی و استمرار قوانین طبیعی و ظاهری است، رعایت این قوانین چه در امور تکوینیّه و چه در امور اعتباری و مراودات و محاورات بر اساس قانون و قاعده انتظام و تکوّن و بقای عالم طبع است. سلسله علل و اسباب در عالم ظاهر به نحوی تنظیم شده است که حوادث و پدیده‌های موجود در این عالم بر آن اساس مستمرّ و پاینده خواهد بود.^۱

نگاه اولیای الهی به گرفتاری‌ها و ابتلاءات

مشیت متقنه الهیه در استمرار بقا در عالم دنیا بر این قرار گرفته است که امور طبق همین علل و اسباب ظاهری و فعل و انفعالات جاری شود. و بجاست اگر انسان به مسأله‌ای خلاف توقّع او مبتلا می‌شود، با توسّل و دعا از پروردگار، خواست و اراده او را در درون و ضمیر خود محفوظ بدارد؛ بدین معنی که اگر مصلحت در مرض است خداوند آن را مقدرّ فرماید و اگر در صحّت و سلامتی است همان

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۷-۲۸۸.

تحقق یابد. و چه بسا مرض بر صحت، و ضیق بر گشایش، و گرفتاری بر انبساط، و خلاف متوقع بر متوقع ترجیح داشته باشد.^۱

در مکتب توحید و عرفان، مرض و شدت و سایر ابتلائات با صحت و گشایش و حصول توقّعات متعارف در یک راستا و در یک خطّ - که همان نزول مشیّت و اراده حقّ است - قرار دارد و ابداً فرقی بین آن دو نمی‌باشد؛ صورت‌های آن متفاوت و باطنش یکی است، مظاهر متفاوت ولی ظهور یکی است. عارف هر دو رتبه را یک مشیّت می‌داند و به یک چشم به آن نگاه می‌کند.^۲

اما در سایر مکاتب برای رفع گرفتاری و مرض دیده می‌شود که اِعمال رویّه و اراده می‌کنند، و برای رفع گرفتاری‌ها و شدائد با توسّلات منافی با مقام رضا و تسلیم به دفع آن اقدام می‌کنند. و به هر طریقی می‌خواهند این تقدیر را از خود و دوستان خود بگردانند و خود را در رفاه و خوشی و انبساط قرار دهند. تو گویی فقط مرض و گرفتاری و شدت برای

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۹.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۴.

غیر است و آنان باید از این مسأله مستثنی شوند؛ و به عبارت معروف: مرگ برای همسایه است نه اهل خانه.^۱

عبد باید در مقام عبودیت فقط خواست و اراده مولا را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سلیقه نداشته باشد

عبادت باید برای خدا باشد، اما کیفیت آن و شکل آن دیگر فرق ندارد. نماز باید برای خدا باشد، چه در حال صحّت و استقامت و چه در حال مرض. انسان نباید در حال مرض از خدا بخواهد که به او قوّت و قدرت ببخشد تا نماز را به حال استقامت و صحّت بخواند، و در حال تیمّم نباید از خدا بخواهد که طهارت مائیّه و با آب را نصیب او کند. در حال صحّت، خدا طهارت با آب و نماز در حال استقامت را خواسته، و در حال مرض طهارت با تیمّم را اراده کرده است. در هر دو حال انسان نباید فرقی بگذارد، عبد باید در مقام عبودیت فقط خواست و اراده مولا

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۵.

را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سلیقه نداشته باشد؛ مثل کسی که در حال سفر نماز را تمام می‌خواند و می‌گفت: «من نمی‌خواهم در سفر راحتی در عبادت را برای خود قرار دهم!» این نماز باطل است؛ زیرا مولا در سفر نماز را شکسته و در حضر تمام خواسته است و فضولی در کار او بر نمی‌دارد!^۱

لزوم فعلیت و ظهور استعدادهای انسان در دو

جنبه جمال و جلال حق

تحقق فعلیت و ظهور استعدادات نهفته در ضمیر انسان قطعاً باید در تجلی هر دو جنبه جمال و جلال اسماء و صفات حضرت حق پیدا شود؛ و ظهور یک طرف از این دو جنبه یا موجب رخوت و سبکی و عدم تحمل آثار و شوائب عالم کثرات و ظرفیت محدود و خامی خواهد شد، و یا باعث یأس و دلسردی و دل‌شکستگی و عدم رشد و شکوفایی استعدادات در جهات مختلفه نفس می‌شود.^۲

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۵ - ۲۹۶.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۰.

آن استادی که برای شاگردش به مجرد ابتلا به مرض و یا گرفتاری اجتماعی با توسّل و دعا و غیره در صدد رفع آن برمی آید و او را از آن ابتلا خلاص می کند، نمی داند که چه ضرر و خسارتی را دارد بر او وارد می کند و او را از رسیدن به چه نعمتی محروم می نماید، و توفیق استجلاب چه فیوضاتی را از او سلب می کند.^۱

اولیای خدا مشیّت الهی را همان طور که هست اجرا می کنند و از خود خواست و میلی را به آن اضافه نمی کنند. عارف کامل کلّیه تدبیر و اداره امور خود را در بست و تماماً به اراده حق تفویض می نماید و در هر مسأله نظر و وجهه او به خواست و مشیّت حقّ است. برای گشایش امور و رفع معضلات و صحّت و عافیت دعا می کند، امّا دعایی که بر محور عافیت و صلاح پروردگار است، نه بر محور خواست و میل نفسانی خودش. بین دعای او و دعای ما فرق است؛ برای ما در مرتبه نخست نیّت و خواست ما مطرح است، و در ضمن هم برای خالی نبودن عریضه

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۱.

تصنّعاً و مجازاً می‌گوییم: هر چه خواست تو باشد!
امّا برای عارف در مرتبه اوّل خواست و اراده حق
مطرح است، و در ضمن نیّت و میل به آن مطلب در
راستای مشیّت حقّ مطرح می‌شود. و این است فرق
بین عارف کامل و سایر افراد از هر دسته و گروه و
هر درجه از درجات کمال.^۱

و محصلّ مسأله اینکه: عارف کامل و ولیّ واصل
هیچ هدف و انگیزه‌ای جز تطبیق امور خود و شاگرد
بر اساس نزول اراده و مشیّت حضرت حق ندارد، و
طابق النّعل بالنّعل عمل بر طبق همان سنّت جاریه
الهیّه را در حوادث و جریانات عالم طبع و دنیا
خواستار است؛ به نحوی که اگر چنانچه به این
مرحله از قدرت و قوّت و اشراف و سیطره نرسیده
بود و همچون یک فرد عادی کوچه و بازاری که هیچ
قدرتی و اراده‌ای بر تغییر مشیّت ظاهریّه پروردگار
ندارد و صرفاً رفع حوائج و قضای ضروریّات را در
تهیّه و تنظیم علل و اسباب عادی و ظاهریّه آن
جستجو می‌کند، چطور عمل می‌کرد، اکنون نیز به

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۵.

همان کیفیت و همان طریقه عمل می کند بدون ذرّهای
تمایل در تغییر و تبدیل امور بر خلاف خواست و
اراده حق.^۱

[ادامه دارد]

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۰.